

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و نهم





خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس موضوع برنامه ۸۵۴ گنج حضور

خود همو بود آخرین و اولین
 شرک جز از دیدهٔ احوّل مبین
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹۱
 -احوّل: لوچ؛ دوبین-

انسان قبل از آمدن به این جهان عدم است، بعد از ورود به این جهان همانیده شده، کم کم فضا را باز می کند و دوباره عدم را در مرکزش می گذارد؛ بنابراین اول اوست آخر هم اوست. ای انسان، شرک را به جز از من ذهنی که دیدهٔ دوبین دارد مبین؛ چرا که دائماً قضاوت و مقاومت می کند.

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول تویی و آخر نیز تویی، اما من ذهنی ما در میان، در آن وسط، هیچ است که اصلاً ارزش بیان و صحبت ندارد. صحبتش، فکرش و کارش به جز درد هیچ اثری ندارد. همان طور که عظمت بی‌نهایت الهی قابل بیان نیست و باید به آن زنده شویم، ناچیزی ما هم به عنوان من‌ذهنی قابل بیان نیست و ارزش بیان ندارد. باید هرچه زودتر آن را انکار کنیم و به خدا زنده شویم.

غیر معشوق ار تماشایی بُود
عشق نبود، هرزه سودایی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۷

غیر از عدم هرچه را که مرکزت بگذاری و از طریق آن بینی اگر تماشایی هم باشد، این یک فکر پوسیده و هرزه سودا است. یعنی غیر از معشوق (خدا)، هیچ چیز قابلیت تماشا ندارد.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود
عشق نبود، عاقبت ننگی بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۵

عشق‌هایی که بر حسب همانیدگی است، چه بین ما و زندگی، و چه بین انسان‌ها، عشق نبوده بلکه رنگ هستند، این گونه نیست که زندگی درون ما عاشق هم باشند؛ بنابراین عاقبت سبب درد، ملامت، شرمندگی و ننگ خواهد بود. وقتی فضا را باز کرده و مرکزمان عدم می‌شود عاشق زندگی در انسانی دیگر می‌شویم و این عشق واقعی است.

زهی حاضر زهی ناظر زهی حافظ زهی ناصر
 زهی الزام هر منکر، چو او برهان من باشد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۸

چه زیباست انسانی که مرکزش را از همانیدگی پاک کرده، روی ذات خود قائم و حاضر است و مثل یک آینه ناظر جهان بوده، و به خدا زنده شده و خدا نگه دارنده و کمک کننده اوست؛ چرا که خدا بر همه چیز غالب است. هر منکری را متقاعد می کند، وقتی ما به عنوان هشیاری فضا را باز کنیم، از منکر بودن من ذهنی جدا شده و متقاعد می شویم که من ذهنی نیستیم. پس وقتی فضای باز شده برهان می شود این حاضر، ناظر، حافظ و ناصر ما را متقاعد می کند که دیدن برحسب همانیدگی ها درست نبوده است.

گر قضا انداخت ما را در عذاب
کی رود آن خو و طبع مُستطاب؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۱۸-
-مُستطاب: پاک و پاکیزه-

اگرچه قانون قضا باعث شد ما به عنوان هشیاری با چیزهای این جهانی همانیده شویم اما آن خو و طبع عالی و پاکیزه زندگی یعنی خداگونگی ما از بین نرفته است.

گر گدا گشتم، گدارو کی شوم؟
ور لباسم کهنه گردد، من نوام
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۹۱۹

اگرچه اینک در اثر دیدن بر حسب همانیدگی‌ها گدا شده‌ام ولی روی اصلی‌ام که روی زندگی است از بین نرفته است؛ یعنی محال است که گدا صفت شوم. اگر لباس کهنه همانیدگی‌ها و دردها را بر تن کرده‌ام، ولی در اصل به عنوان هشیاری نو هستم و هر لحظه می‌توانم به جنس اصلی خود زنده شوم.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه
عاقبت بر روید آن کشته‌ی اله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

اگر صد گیاه همانیدگی مثل پول، نقش، جسم، باور در ما سبز شود کشت ثانویه بوده و از بین می‌روند؛ چون جنس آن‌ها اُفل و از بین رفتنی است و باقی نمی‌مانند. بنابراین عاقبت باید آن کشت اول یعنی بی‌نهایت خدا، هشیاری خالص، در ما بروید.

کشت نو کارید بر کشت نخست
این دوم فانی ست و آن اول درُست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵۸

انسان کشت جدیدی که همانیدگی است را بر روی کشت نخست یعنی هشیاری اصیل خود می‌کارد، این کشت دوم فانی و گذراست، از بین می‌رود اما کشت اول باقی می‌ماند و به ثمر می‌رسد یعنی انسان به خدا زنده می‌شود.

کشت اول کامل و بُگزیده است
 تخم ثانی فاسد و پوسیده است
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۰۵۹

کشت اول، هشیاری، ما که مرکزمان را عدم کردیم و خود را به عنوان خدا شناسایی کردیم کامل و برگزیده زندگی است، هیچ ایرادی نداشته و لزومی ندارد که چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد، ولی کشت دوم یعنی همانیدگی‌ها، باورها، دردها و چیزهای فیزیکی، فاسد شدنی و پوسیده است.

گر قضا پوشد سیه، همچون شبّت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

اگر قضای الهی و طرح زندگی، ما را به شب من ذهنی و خواب همانیدگی‌ها انداخته است؛ فقط با تسلیم و فضاگشایی ما را از این من ذهنی نجات خواهد داد.

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

اگر قضای الهی صد بار قصد جان تو را کند و به همانیدگی‌هایت حمله کند، باز همان قضا به تو جان می‌دهد و دردت را درمان می‌کند، یعنی هشیاری‌ات را از همانیدگی‌ها آزاد کرده و قضای درونت را باز می‌کند. باید قضا را باز کرده و با مرکز عدم خودمان را به دست قانون قضای الهی بسپاریم.

تا دلبر خویش را نبینیم
جز در تک خون دل نشینیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰

تا ما انسان‌ها دلبر و معشوق خود، خدا، را هشیارانه با مرکز عدم نبینیم، یعنی فضا را مرتب در برابر اتفاقات نگشاییم و مرکز همانیده خود را حفظ کنیم، در جایی غیر از اعماق خون دل و غم و غصه نخواهیم نشست. یعنی هشیاری مان با غم و غصه عجین بوده و با دردها زندگی خواهیم کرد.

ما به نشویم از نصیحت
 چون گمره عشق آن بهینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰
 -بهین: گزیده‌ترین، بهترین

حال ما با نصیحت خوب نمی‌شود، زیرا ما در من‌ذهنی از طریق همانیدگی‌ها می‌بینیم و گمراه عشق خدا هستیم. وقتی ما خدا یعنی برگزیده‌ترین و بهترین را در مرکز خود قرار نمی‌دهیم؛ در این حالت گمراه شده‌ایم و کسی را که خدا گمراه کند، حالش خوب نمی‌شود، تا راه درست را بیابد و به عشق او زنده شود. بنابراین با من‌ذهنی نصیحت، راهنمایی و مشاوره دیگران فایده‌ای نداشته و تأثیر سازنده ندارد.

تا با تو قرین شده‌ست جانم
 هر جا که روم به گُلستانم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶
 -قرین: همنشین، یار

خداوندا، تا زمانی که جان من با فضاگشایی و تسلیم با تو قرین و یکی شده و من هشیارانه با تو حس یکی بودن می‌کنم؛ هر جا می‌روم در بهشت، در گلستان، هستم. یعنی دیگر حال من به زمان، مکان، آدم‌ها و وضعیت‌ها بستگی ندارد. فضای درونم گشوده شده است و انعکاس آن در روابط و ساختارهای بیرونی زندگی‌ام زیبا و نیک بوده و شادی زندگی به فکر و عمل می‌ریزد.

تا صورت تو قرین دل شد
بر خاک نیم، بر آسمانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶، بیت دوم

خداوندا، از زمانی که دل من با فضاگشایی‌های پی‌در پی قرین تو، از جنس بی‌فرمی و عدم شد، دیگر دید من
بر حسب همانیدگی‌ها نیست. هُشیاری جسمی نداشته و در روی زمینِ همانیدگی‌ها نیستم بلکه در آسمان یکتایی
با تو یکی هستم.

ما صحبت همدگر گزینیم
بر دامن همدگر نشینیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۵۳

ما انسان‌ها هم‌نشینی و دوستی با هم را انتخاب می‌کنیم و دامن فضاگشایی مان را نسبت به همدیگر و وضعیت‌ها پهن کرده تا هر کدام از ما در دامن حضور و فضای گسترده یکدیگر قرار بگیریم. هیچ انسانی نباید بر اساس من‌ذهنی از انسان‌های دیگر دوری کند بلکه با انسان‌ها و وضعیت‌ها با فضاگشایی برخورد کند.

یاران، همه پیش تر نشینید
تا چهره همدگر ببینیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۵۳

ای دوستان، همگی جلوتر بیایید یعنی با فضاگشایی حضورتان را زیاد کنید. وقتی ما فضا را باز می کنیم و یکدیگر را در آن فضا جای می دهیم در واقع به هم نزدیک شده و حضور و زندگی درون ما به هم می رسند، تا چهره واقعی خدا و جنس اصلی خود را در یکدیگر شناسایی کنیم. هر انسانی وظیفه دارد فضای وحدت بخش مرکز عدم را گسترش بدهد تا همه چیز و همه کس را در برگیرد.

گر رسد جذبه‌ی خدا، آب معین

چاه ناکنده، بجوشد از زمین

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۵

اگر عنایت ایزدی و جذبه خدا برسد بدون کردن چاه نیز آب روان و گوارای عشق و چشمه شادی و خرد از اعماق ما می جوشد. جذبه خدا همیشه کار می کند اما چون ما آموخته ایم مرکزمان را مادی و همانیده نگه داریم در نتیجه کار نمی کند.

کار می گن تو، به گوش آن مباحث

اندک اندک خاک چه را می تراش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۶

کار کن، تسلیم شو و هر لحظه فضاگشایی کن، منتظر آن جذبه نباش. کم کم خاک چاه را بتراش، یعنی همانیدگی ها را شناسایی کن، بگن و یکی یکی بینداز.

هر که رنجی دید، گنجی شد پدید
 هر که جدی کرد، در جدی رسید
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۷
 -جد: تلاش و کوشش؛ -جد: بهره و نصیب

هر کسی در راه زنده شدن به خدا درد هشیارانہ کشید، به قانون جبران متعهد بود و انتظار بیهوده نداشت، صبر و پرهیز و شکر کرد و فضای درون را عدم نگه داشت، گنج برای او آشکار می شود؛ هر کسی بکوشد به بهره و نصیبی می رسد.

گفت پیغمبر: رکوع است و سجود
بر درِ حق، کوفتن حلقه‌ی وجود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۴۸

پیامبر فرموده است: رکوع و سجود یعنی تسلیم و فضاگشایی و صفر کردن مقاومت و قضاوت، بر درِ حضرت
حق، کوبیدن حلقه‌ی من‌ذهنی است. یعنی باید من‌ذهنی توهمی را بر درِ خانه خدا بکوبی و از دست بدهی تا
در سرای زندگی به رویت گشوده شود.

دیده ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دید خود در دید دوست
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۱
-علت: بیماری

به علت این که چشم ما دچار بیماری من ذهنی شده است، پس باید این دیدِ ظاهربین که بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند را در دیدِ دوست، خدا، فنا و محو کنی یعنی مرکزت را عدم کرده و بر حسب چیزهای مرکزت نبینی.

-با تشکر
-سمیه



خانم بہار



دید ما را دید او نعم العوض
یابی اندر دید او کلّ غرض
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲-
-نعم العوض: بهترین عوض-

اگر دید ما که بر حسب همانیدگی‌ها است را با دید خدا عوض کنیم و به جایش دید او را به دست آوریم این بهترین معامله است؛ زیرا با دید خدایین همه غرض و مقصودت از آمدن به این جهان را خواهی فهمید.

خویش را صافی کن از اوصاف خود
تا بینی ذات پاک صاف خود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰-

ای انسان، درون خود را با فضاگشایی و عدم کردن مرکز از اوصاف زشت و ناپاک من‌ذهنی صاف و پاک کن. آنگاه ذاتِ پاک و صاف الهی و هشیاری خداگونه خود را خواهی دید.

کس نیابد بر دل ایشان ظفر
 بر صدف آید ضرر، نی بر گهر
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۹۶-
 -ظفر: پیروزی، دست یافتن-

کسی نمی‌تواند بر دل اصلی آن‌ها پیروز شود و بر دل و جان آن‌ها ضرر و آسیبی برساند؛ زیرا همیشه آسیب به صدف وارد می‌شود نه به گوهر؛ به عبارتی تمام آسیب‌ها به صدف من‌ذهنی و همانیدگی‌ها وارد می‌شود، گوهر هشیاری از آسیب‌های قضا و قدر مصون است.

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود
پیش انوارِ خدا، ابلیس بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۶-

نخستین کسی که فضای گشوده شده‌ عدم و زنده شدن به خدا را به مقایسه درآورد و از طریق همانیدگی‌ها
دید، ابلیس یعنی من‌ذهنی بود.
گفت:

نار از خاک بی‌شک بهتر است
من ز نار و او ز خاک اکدر است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۷-

ابلیس که نتیجه همانیدگی‌ست، گفت: «بی‌گمان آتش همانیدگی و درد از خاک عدم و هشیاری حضور بهتر
است، من از جنس آتش فروزان درد هستم و انسان از جنس خاک تیره‌ عدم».

نَعْرَةً لِأَضْيَرٍ بِرِ گَرْدُونِ رَسِيدِ
 هِينِ بِبُرِّ كِه جَان ز جَان كَنْدِن رَهِيدِ
 - مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹ -
 - ضییر: ضرر، ضرر رساندن -

انسان با فضاگشایی و تسلیم در مقابل تهدیدهای فرعون (من ذهنی)، که او را از رها کردن همانیدگی‌ها می‌ترساند، مانند آن ساحران است که به موسی ایمان آوردند، با بانگی بلند که به آسمان می‌رسید، گفتند: هیچ ضرری به ما نمی‌رسد، دست و پای همانیدگی‌ها را از هشیاری ما قطع کن که هشیاری ما از جان کندن در ذهن رهایی یافت.

ما بدانستیم ما این تن نه ایم
از ورای تن، به یزدان می‌زییم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰-

ما فهمیده‌ایم که این من‌ذهنی نیستیم، از ورای این من‌ذهنی ما به خدا زنده می‌شویم، یعنی مرکزمان را عدم می‌کنیم، فضا را باز کرده و با او یکی می‌شویم.

نور خواهی، مستعد نور شو
دور خواهی، خویش‌بین و دور شو
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۶-

اگر نور و روشنی می‌خواهی، استعداد گرفتن نور را در خود پدید آور، یعنی فضا را باز کن و از جنس نور (خدا) شو.
اگر می‌خواهی از خدا دور شوی من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را بین و نگه دار و دور شو، زیرا من‌ذهنی تو را از خدا دور می‌کند.

ور رهی خواهی ازین سَجِنِ خَرَبِ
 سرمکش از دوست و اَسْجَدِ وَاَقْتَرَبِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷-
 -سَجِنِ خَرَبِ: زندان ویران-

اگر می خواهی که راهی بیابی تا از این زندان ویران من ذهنی رها شوی، پس از دوست حقیقی (خدا)، سرکشی
 مکن سجده کن، تسلیم شو، فضا را باز کن و به او نزدیک شو.

پس بنه بر جای هر دم را عَوْضِ
 تا ز و اَسْجَدِ وَاَقْتَرَبِ یابی غَرْضِ
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷-

ای انسان این لحظه در حال گذر است، بنابراین به جای هر لحظه از عمرت که می‌گذرد از سجده و تسلیم شدن به خدا، عوض و جایگزینی برایش بگذار، این لحظه تسلیم شو، فضا را باز کن تا به مقصود اصلی زندگی که همان زنده شدن به خداست بررسی و به او زنده شوی.

سجده آمد کردن خشت لُزب
 موجب قُربی که وَأَسْجُدْ وَأَقْتَرِبُ
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹-
 -لُزب: چسبنده-

سجده کردن همانند کردن این خشت‌های چسبنده همانندگی‌ها است، که سبب قرب و نزدیکی انسان به خدا می‌شود. سجده کن، یعنی تسلیم شده و به خدا نزدیک شو.

زان که شاکر را، زیادت وعده است
 آن چنان که قُرب، مُزدِ سجده است
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰-

از آن رو که به شکرگزاران وعده‌های فراوانی داده شده است، به طوری که قرب، نزدیک شدن به خدا، و هشیارانه از جنس او شدن، مزدِ سجده کردن و تسلیم شدن است.

گفت: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» یزدانِ ما
 قُربِ جان شد سجدهٔ ابدانِ ما
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱-

حق تعالی به ما فرموده است: سجده کن، یعنی تسلیم شو، فضاگشایی کن و به من نزدیک شو. سجده‌ای که توسط جسم ما (من ذهنی ما)، صورت می‌گیرد، هرچند هم خوشایند من ذهنی نباشد، موجب تقربِ روح ما به خدا می‌شود.

مردہ بدم زندہ شدم، گریہ بدم خندہ شدم
 دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳-

من در من ذهنی مرده بودم، وقتی مرکز مرا از همانیدگی‌ها خالی کردم به بی‌نهایت خدا زنده شده و از گریه و
 درد ناشی از همانیدگی‌ها رها شدم، و اکنون به عنوان زندگی و با شادی بی‌سبب می‌خندم، برکت عشق و فضای
 عدم آمد و من جاودانه شدم.

دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا
 زهره شیرست مرا، زهره تابنده شدم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳-

من نیازمند و گدای جهان بودم اما اکنون چشمم سیر و جانم دلیر است و از هیچ چیزی نمی ترسم و می دانم همانیدگی‌ها جان من نیستند. جرأت و قدرت شیر را دارم و می توانم همانیدگی‌هایم را شناسایی کرده و بیندازم، و با باز کردن فضای درون مثل زهره که خدای شادی است از برکت، عشق، لطافت و نیروی وحدت‌بخش زندگی برخوردار شده و آن را در جهان پخش کنم.

مؤمن گیس مُمیز کو که تا

باز داند حیزکان را از فتی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۳۸-

-گیس: زیرک، دانا، باهوش-، -مُمیز: تشخیص‌دهنده، جداکننده خوب از زشت-، -حیز: نامرد، بدکار، مُخَنث،

فتی: جوانمرد، کریم

فرد مؤمن، زیرک، دانا و تشخیص‌دهنده کجاست تا فضا را باز کند و با زیرکی و تشخیص‌دهندگی آن فضا بتواند انسان معنوی متظاهر را از انسان واقعی که به زندگی زنده شده و جوانمرد است، تشخیص دهد.

عقل و دل‌ها بی‌گمانی عرشی‌اند
 در حجاب از نورِ عرشی می‌زیند
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۱۹-

عقل و دل‌ها بدون شک آسمانی هستند، یعنی از طرفِ خدا هستند که در این جهان به حجاب اُفتاده‌اند، پس عقل ما یعنی عقلِ زندگی، عقلِ کل و هشیاری ما هر دو خاصیت‌ها یا جنس‌هایِ عرشی هستند، منتها در پرده رفته‌اند؛ زیرا همانیده شده‌اند.

همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک
 بسته‌اند این جا به چاه سهمناک
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲۰-

عقل و هشیاری خداگونه انسان مانند هاروت و ماروت در چاه هولناک همانیدگی‌ها گرفتار شده‌اند. منظور مولانا این است که هشیاری یا خدائیت و عقل مانند فرشته‌های هاروت و ماروت نباید در روی زمین ارتباطشان را با خدا قطع می‌کردند.

چون گناه و فسق خلاقان جهان
می‌شد از شبّاکه بر هر دو عیان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۴ -
-شبّاکه: یکی از سوراخ‌های حصیر؛ سوراخ پنجره

وقتی این دو فرشته به این جهان آمدند و متوجه شدند که انسان‌ها گناه می‌کنند، قضاوت کردند و عصبانی شدند. گناه انسان‌ها از روزنه‌های دنیا، یعنی از طریق همانیدگی‌ها و دردها برای آن دو آشکار و عیان شد؛ در نتیجه عیب‌ها را دیدند و فضاگشایی نکردند.

دست خاییدن گرفتندی ز خشم
 لیک، عیب خود ندیدندی به چشم
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۵-

از روی خشم، دست خود را می‌گزیدند، ولی عیب و نقص خود را نمی‌دیدند و متوجه نمی‌شدند که به علت همانیدگی است که این‌گونه می‌بینند. ما نیز با دید همانیدگی‌های خود رفتار دیگران را گناه، و عیب و ایراد دانسته و فضاکشایی نمی‌کنیم تا بتوانیم درست ببینیم.

خویش در آینه دید آن زشت‌مرد
 رو بگردانید از آن و خشم کرد
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶-

مانند آن شخص زشتی که چهره خود را در آینه می‌بیند و با خشم و عصبانیت از آینه روی می‌گرداند. من ذهنی انعکاس مرکز زشت و عیب و ایراد خود را در بیرون و انسان‌ها می‌بیند و خشمگین می‌شود، اگر فضا را باز کند عیب خود را خواهد دید.

خویش‌بین، چون از کسی جرمی بدید
آتشی در وی، ز دوزخ شد پدید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۷-

شخصی که خودبین است و من‌ذهنی دارد اگر در کسی عیب و ایراد و لغزشی ببیند، آتشی از دوزخ بر جانش پدید آمده و سبب درد شدیدی در او خواهد شد که آن درد انعکاس مرکز خود اوست.

حَمِيَّتِ دِينَ خواند او آن کبر را
ننگرد در خویش، نفس کبریا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۸-

آن شخص کبر و غرور، عیب و ایرادی را که در خویش و دیگران می‌بیند، غیرتِ دین تصور می‌کند. ولی نفس،
من‌ذهنی بدانندیش خود، را که پر از همانیدگی است نمی‌بیند تا آن‌ها را شناسایی کرده و بپندازد.


-با تشکر-

-بهار-



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com